

پیشینشع در اصفهان*

• براساس سخن حق الفضل لمن سبق، فضیلت تحقیق در این موضوع از آن استاد حاج شیخ مهدی فقیه ایمانی است، که کتابی با عنوان تاریخ تشیع در اصفهان نگاشته اند. طبعاً مقاله حاضر تکمله‌ای است بر تتبع متع ایشان.

• رسول جعفریان در ۱۳۴۳ هـ ش در محله پزوه خوراسگان اصفهان به دنیا آمد. تحصیلات حوزوی را از ۱۴ سالگی تاکنون ادامه داده است. وی از ۱۳۶۰ هـ ش مطالعات تاریخی خود را آغاز کرده و در این راستا علاوه بر تأسیس یک کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران در قم با ۱۴ هزار جلد کتاب، آثار متعددی را تألیف کرده است. برخی از کتابهای وی عبارتند از: آثار اسلامی مکه و مدینه؛ اکتوبه تحریف القرآن؛ سیره رسول خدا؛ تاریخ خلفا؛ حیات فکری و سیاسی امامان شیعه؛ دین و سیاست در دوره صفوی؛ علل بر افتادن صفویان؛ مقالات تاریخی؛ منابع تاریخ اسلام.

جعفریان علاوه بر این تشیع در اندلس؛ ترجمه، شرح و نقد سفر پیدایش تورات؛ فتاوا الفروان؛ کتابخانه ابن طاووس؛ نزهة الزاهد و نهضة العابد در شرح صلوات چهاردهم معصوم را به صورت تحقیق، تصحیح و با ترجمه منتشر ساخته و مقالات فراوانی را در مجلات معتبر دینی و تاریخی به چاپ رسانده است.

۱. طبعاً سال‌ها طول کشید تا این تحول انجام شد. افزون بر آن، زبان ادبی شهر، تا حوالی قرن پنجم و حتی ششم هجری به طور عمده عربی بوده و اشعاری که مافروخی در کتاب محاسن اصفهان در وصف این شهر به زبان عربی آورده، نشان از قوت شاعران اصفهانی دارد که به عربی بسیار فصیح شعر می‌سروده‌اند.



رسول جعفریان**

ایران، به تبلیغات تندى بر ضد امیرالمؤمنین، علیه‌السلام، و علویان دست زدند؛ تأثیر این تبلیغات در اصفهان بیش از نقاط دیگر بود و بعدها، تا چند قرن چهره خاصی به این شهر بخشید. آن‌گونه که در منابع از آن به عنوان شهری ناصبی یاد شد. به مرور، این تسنن تعدیل شد، اما نفوذ تشیع در آن به سادگی ممکن نبود. خواهیم دید که تلاش‌های زیادی در این باره صورت گرفت، تا آن‌که در دوره صفوی، با آمدن شاه اسماعیل به اصفهان، به طور کامل بساط تسنن از این شهر برچیده شد.

در طول قرن نخست تا قرن چهارم هجری، این شهر، محدثان و عالمان فراوانی در مذهب سنت داشت که فهرستی از آنان را ابوالشیخ در طبقات المحدثین باصفهان و ابونعیم اصفهانی در ذکر اخبار اصفهان آورده‌اند. با این حال در اواخر دوره اموی، نخستین حرکت شیعی را در اصفهان، عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر ایجاد کرد. قیام وی که در حوالی سال‌های ۱۲۷-۱۲۸ هـ ق رخ داد، از کوفه آغاز شد و وی توانست بر مناطق مرکزی ایران تسلط یابد و برای مدتی اصفهان را پای‌گاه خویش قرار دهد. وی پس از گریز از

اصفهان در دوران خلیفه دوم و به دست ابوموسی اشعری فتح گردید. طبعاً، به مانند سایر شهرها، عرب‌ها برای حفظ سلطه خود در این شهر، شماری از جنگجویان را در این منطقه سکنا دادند. این افراد به تدریج در جمعیت بومی شهر حل شده و اصفهانی شدند^۱. نخستین عرب‌های ساکن شهر، به موازات تبلیغات اموی یا جریانات مذهبی و سیاسی دیگر، گرایش مذهبی خود را شکل می‌دادند. در آغاز، تنها در دوران خلافت امام امیرالمؤمنین، علیه‌السلام، برای مدتی، یکی از اصحاب امام با نام یزید بن قیس حکومت داشت^۲. پس از مرگ وی، از سوی امام، اصفهان به میخنف بن سلیم بن حارث واگذار گردید. میخنف، اصفهان را به دست حارث بن ابی‌الحارث سپرد و در جنگ صفین به حمایت از امیرالمؤمنین، علیه‌السلام، شرکت کرد^۳. ابوالشیخ در طبقات المحدثین خود از ولایت عمرو بن سلمه بر اصفهان در دوره خلافت امام یاد کرده و حکایتی زیبا درباره بردن خراج و هدایای این شهر نزد امام در کوفه نقل کرده‌است^۴.

پس از آن، امویان در اصفهان، همانند سایر شهرهای



کرد. باز هم لعن کرد و گفت: او مذهبی آورده که ما آن را نمی‌شناسیم. پرسیدم: چه مذهبی است؟ گفت: «یقول: معاویه لَمْ یَكُنْ مُرْسَلًا». پرسیدم: تو بر چه عقیده‌ای هستی؟ گفت: من عقیده‌ام آن است که خدا فرمود: لِأَنْفَرَقَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ. ابوبکر پیغمبر بود، عمر پیغمبر بود (تا چهارتا را شمرد)، بعد گفت: معاویه هم پیغمبر بود. من گفتم: آنها چهار نفر خلیفه بودند و معاویه شاه بود. او سخت به من حمله کرد و صبح آن روز گفت: «این شخص رافضی است.» اگر من دیر به قافله رسیده بودم، مرا کشته بودند!

گفتنی است که اصفهان در قرن چهارم، نزاع مذهبی میان حنبلیان و گرایش‌های تازه احداث شده‌ای را که در نهایت به توسعه جریان اشعری منجر شد، از سر می‌گذرانند!^{۱۰} البته اندکی بعد، حنبلیان رو به ضعف نهادند و جای این نزاع را، نزاع حنفی و شافعی گرفت. این مربوط به زمان سلطه سلجوقیان بر این شهر بود. پیش از آن، تسنن اصفهان از نوع اهل حدیثی و حنبلی بود و حتی معتزله هم در آن شهر راه نداشتند. گفته‌اند که مردی نزد جاحظ - که از رهبران معتزله بود - آمد و گفت من در شمار برادران تو هستم. جاحظ گفت: از کدام برادران؟ گفت: معتزله. جاحظ گفت: «أَوِ بَاصِبَهَانَ مَنْ یُحْسِنُ أَنْ یَتَّبِعَ حِجَّ فِی اسْمِ الْاِعْتِزَالِ؟»^{۱۱} آیا در اصفهان کسی جرأت دارد که نام معتزله را بر زبان آورد؟

علاقه به اهل بیت در اصفهان

با وجود آنچه درباره تسنن افراطی در این شهر نقل شده، نقل‌ها و روایاتی وجود دارد که خبر از وجود علاقه به اهل بیت در این شهر می‌دهد. در این زمینه، یادداشتی از راغب اصفهانی (قرن چهارم) داریم که خود علائق شیعی دارد؛ راغب گوید: در اصفهان مردی بود کتانی نام^{۱۲} که احمد بن عبدالعزیز نزد او درس می‌خواند و از وی درس امامت می‌گرفت:

وَ كَانَ أَحْمَدُ یَتَعَلَّمُ مِنْهُ الْاِمَامَةَ فَاتَّفَقَ أَنْ طَلَعَتْ عَلَيْهِ أُمُّ أَحْمَدَ یَوْمًا وَقَالَتْ: يَا فَاعِلُ! جَعَلْتَ ابْنِي رَافِضِيًّا؟ فَقَالَ الْكِتَانِي: الرَّافِضِيُّ یُصَلِّي كُلَّ یَوْمٍ اِحْدَى وَ خَمْسِینَ رُكْعَةً وَ ابْنُكَ لَا یُصَلِّي فِی اِحْدٍ وَ خَمْسِینَ یَوْمًا رُكْعَةً وَاحِدَةً!^{۱۳}

مادر احمد نزد آن مرد آمد و گفت: ای فلان! فرزند مرا رافضی نکنی؟ آن مرد گفت: هر رافضی شبانه‌روز پنجاه و یک رکعت نماز می‌خواند، در حالی که فرزند تو در پنجاه و یک روز، رکعتی نماز نمی‌گذارد!

از قرن چهارم، شاهد دیگری نیز بر تشیع اصفهان در دست است. محمد بن عبدالله بن هشام دمیری می‌گوید:

فشار نیروهای اموی، در خراسان گرفتار ابومسلم خراسانی شد و به دست وی به قتل رسید. ابوبکر خوارزمی شیعی در نکوهش از ابومسلم، که از وی با عنوان ابومجرم یاد کرده، از جمله اشاره دارد که وی: «... وَ افْتَتَحَ بِقَتْلِ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ اَبِي طَالِبٍ وَ سَلَطَ طَوَاغِیْتَ خُرَاسَانَ وَ خَوَارِجَ سِجِسْتَانَ وَ اُكْرَادَ اَصْفَهَانَ عَلٰی آلِ اَبِي طَالِبٍ یَقْتُلُهُمْ تَحْتَ كُلِّ حَجَرٍ وَ مَدْرَةٍ»^{۱۴}

وی بود که معاویه بن عبدالله جعفر را به قتل رساند، طاغوت‌های خراسان، خوارج سیستان و کردهای اصفهان را بر طالبیان مسلط کرد که در کوه و دشت به کشتن آنها دست می‌یازیدند.

تسنن افراطی در اصفهان

بدون پرده‌پوشی، باید ابراز کرد که شهر اصفهان، در قرون نخستین و در میان شهرهای ایران، به تسنن افراطی یا ناصبی‌گری شهرت داشته‌است. شواهد متعددی بر این امر دلالت دارد. ابوبکر خوارزمی ادیب شیعه اوائل قرن چهارم، در عبارتی ادیبانه که ضمن آن به گرایش‌های افراطی مذهبی از انواع مختلفش در شهرها اشاره دارد، اصفهان را در ناصبی‌گری مشهور می‌داند. وی می‌نویسد:

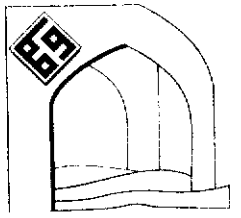
خداوند ما را از چند چیز رها کند: از حماقت حشویه، از لجاجت حروریه، از تردید واقفیه، از مرجئی‌گری حنفی‌ها، از تخالف اقوال در شافعیه، از عناد بکریه، از ناصبی‌گری مالکیه، از جبرگرایی جهمیه و نجاریه، از کسالت راوندیه، از روایات کیسانیه، از انکارگری عثمانیه، از تشبیه‌گری حنبلیه، از دروغ‌گویی غلاة خطاییه. و از خدای می‌خواهیم که ما را بر چند چیز محشور نکند: از ناصبی‌گری اصفهانی، از بغض اهل بیت در میان طوسی‌ها یا شاشی‌ها، از مرجئی‌گری کوفی‌ها...^{۱۵}

در روایتی هم که قطب راوندی آن را نقل کرده، آمده است که امیرالمؤمنین، علیه‌السلام، فرمودند: اصفهانی‌ها فاقد چند خصلتند که از جمله آنها «حُبُّنا اهلَ البیت» است!^{۱۶} این روایت اگر اصلی هم نداشته باشد، نشان شهرت این شهر به نداشتن حب اهل بیت در قرن سوم و چهارم است. گرچه خواهیم دید که علی‌رغم این شهرت، علاقه‌مندان به اهل بیت هم در آن فراوان بوده‌اند.

خبر مقدسی در افراط اصفهانیان نسبت به معاویه قابل توجه است؛ وی می‌نویسد:

در اصفهان برای من از زهد و عبادت شخصی ستایش کردند. قافله را ترک کرده نزد او شتافتم. از وی عقیده‌اش را درباره صاحب پرسیدم. او را لعن

۱. طبقات المحدثین باصبهان، ج ۱، ص ۳۱۱
۲. رقة صفین، نصر بن مزاحم، ص ۱۱
۳. شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۸۳
۴. طبقات المحدثین باصبهان، ج ۱، ص ۲۷۷
۵. رسائل الخوارزمی، ص ۱۶۴ - ۱۶۵
۶. شهر شاش (چاچ)، همان، ناشکند فعلی است.
۷. رسائل ابی بکر الخوارزمی، ص ۱۷۱ - ۱۷۲
۸. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۵۴۵؛ بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۳۰۱
۹. احسن التقاسیم، ص ۳۹۹
۱۰. در این باره رک: «ابومصور صوفی حنبلی»، ص ۲۲ - ۲۶
۱۱. فضل الاعتزال، ص ۲۷۶
۱۲. به احتمال، همان عبدالله بن محمد کتانی است، که در خبر بعدی ذکرش خواهد آمد.
۱۳. روایات الجنات، ج ۳، ص ۲۰۶



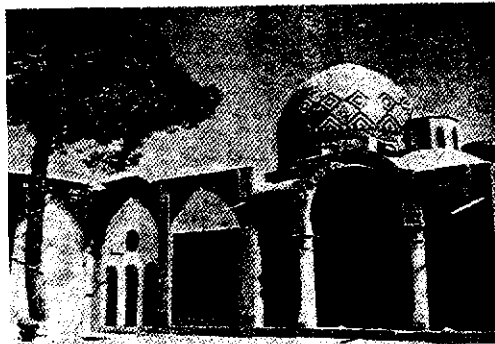
«لَقِيْتُ أَبَا الْعَبَّاسِ بْنِ عَقْدَةَ (٢٤٩ - ٣٣٣) بِالْكُوفَةِ فِي سَنَةِ ٣٢٣، فَسَأَلْتُهُ أَنْ يُعَيِّدَ مَا فَاتَنِي مِنَ الْمَجْلِسِ، فَاْمْتَنَعَ، وَ شَدَّدْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ لِي: مِنْ أَيِّ الْبِلَدِ؟ قُلْتُ: مِنْ أَهْلِ اَصْبَهَانَ! فَقَالَ: نَاصِبَةٌ يُنْصِبُونَ الْعِدَاةَ لِأَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، فَقُلْتُ لَهُ: لَا تَقُولَنَّ يَا شَيْخَ هَذَا، لِأَنَّ أَهْلَ اَصْبَهَانَ مِنْهُمْ مُتَّفَقَةٌ وَ مُتَقَوْنَ وَ فَاِضِلُونَ وَ مُشْبِعَةٌ. فَقَالَ: شِيعَةٌ مُعَاوِيَةَ! قُلْتُ: لَا وَ اللَّهُ، شِيعَةٌ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَ مَا فِيهِمْ أَحَدٌ إِلَّا وَ عَلِيٌّ أَعَزَّ عَلَيْهِ مِنْ عَيْنِيهِ وَ أَهْلِهِ وَ وَلَدِهِ، فَأَعَادَ عَلِيٌّ مَا فَاتَنِي ١٢»

ابن عقده را در سال ۳۲۳ در کوفه ملاقات کردم. از وی خواستم تا بخشی از درس را که من نرسیده بودم، برایم تکرار کند. او امتناع کرد و من اصرار از من پرسید: از کدام شهری؟ گفتم: از اصفهان. گفت: مردمانی ناصبی که علم عداوت اهل بیت رسول خدا(ص) را برافراشته اند. گفتم: ای شیخ! چنین مگویی، کسانی از مردم اصفهان فقیه و متقی و فاضل و متشیع هستند. گفت: شیعه معاویه! گفتم: نه والله، شیعه علی بن ابی طالب. در میانشان احدی نیست مگر آن که علی(ع) برایشان از چشم و خانواده و اهل و اولاد عزیزتر است. سپس ابن عقده درس را بر من بازخواند. از نقل به دست می آید که ابن عقده هم در آغاز اصفهانیان را ناصبی می دانسته است.

حکایت دیگر از تشیع اصفهان از ابوالشیخ انصاری (۲۷۴ - ۳۶۹ هـ) و ابونعیم اصفهانی (۳۳۶ - ۴۳۰ هـ)، که خود از سنیان برجسته این شهر است^{۱۵}، نقل شده است؛ وی ضمن برشمردن محدثان اصفهان، از عبدالله بن محمد کنانی یاد می کند که به مذهب رافضه گرویده است. عبارت ابونعیم چنین است:

«عبدالله بن محمد الکنانی ابوالولید، رُوِيَ عَنْ... وَ كَانَ كَثِيرَ الْحَدِيثِ، مَشْهُورًا بِالطَّلَبِ وَ الْكِتَابَةِ، ثُمَّ أَفْضَحَ بِمُؤَافَقَةِ الرِّوَاغِضِ وَ أَنْكَرَ خِلَافَةَ الصِّدِّيقِ فِيمَا حُكِيَ عَنْهُ، فَجَمَعَ عَبْد الْعَزِيزُ بْنُ دُلْفٍ وَ كَانَ وَالِي الْبِلَدِ مَشَايخَ الْبِلَدِ: أَبَا مَسْعُودٍ

ضلع شمالی صحن امامزاده احمد



الرازی و محمد بن بگّار و محمد بن الفرج و زید بن خرّشّه و غیرهم، فَنَاطَرُوهُ عَلِيًّا مَا خَالَفَهُمْ فِيهِ، فَأَبَى إِلَّا الثَّبُوتَ عَلِيًّا مَقَالَتِهِ، فَضَرَبَتْهُ أَرْبَعِينَ سَوْطًا وَ بَايَنَتْهُ النَّاسَ وَ هَجَرُوهُ وَ ذَهَبَ حَدِيثُهُ وَ كِتَابُ أَبِي مَسْعُودٍ^{۱۶} الْمُرْتَجِمِ بِالرَّدِّ، صَنَّفَهُ رَدًّا عَلِيًّا الْكِنَانِي^{۱۷}»

کنانی از عالمان پرحديث بود که فراوان در جستجوی حدیث و کتابت آن بود. پس از آن موافق روافض شد و خلافت ابوبکر را رد کرد. عبدالعزیز بن دُلْف، حاکم اصفهان، مشایخ شهر از قبیل ابومسعود رازی، محمد بن بگّار، محمد بن فرج و زید بن خرّشّه را فراهم آورد. آنان با وی به مناظره برخاستند، اما او بر عقیده خود پایدار ماند. پس از آن چهل ضربه شلاق بر وی زدند و مردم از او دوری کردند و حدیثش از میان رفت. ابومسعود رازی کتابی در رد بر وی نگاشت.

جالب است بدانیم همین ابومسعود رازی که بر ضد رافض بود، خود به نوعی عاملی از میان بردن تسنن افراطی (تسنن معاویه ای) در اصفهان شد. گفته شده است که او در اصفهان در محل سب امام علی، علیه السلام، در جامع عتیق، هر روزه چهار خیر نسبی درباره یکی از اصحاب رسول خدا(ص)، بی آنکه نامش را ببرد، می گفت تا این که از او پرسیدند: آن صحابی کیست؟ گفت: «مَنْ ضَرَبَ بِالسُّفْيَانِ». مردم همین که این ستایش را از او شنیدند، چهارصد تن از آنها در دم بمردند و برخی از دشمنی یا امام علی، علیه السلام، توبه کردند^{۱۸}. اخبار دیگری از تشیع اصفهان را پس از این خواهیم آورد.

در واقع باید یکی از ارکان رشد علاقه به اهل بیت در اصفهان را صاحب بن عباد دانست. این وزیر شیعی برجسته در دوره اخیر سلطه آل بویه، توانست در منطقه جبال، تشیع را تا حد زیادی مستقر سازد. اشعار فراوان او در نشر فضائل اهل بیت و کاشتن تخم محبت اهل بیت در این مناطق، به ویژه ری و اصفهان، در دیوانش گردآوری شده است. وی افزون بر ستایش اهل بیت، به قدح ناصبیان، که در این روزگار در اصفهان هم بوده اند، می پردازد، از جمله می گوید:

رِیَاسَاتُهَا فِي زَمَانِ تَنْكِيْسِ
صَدَعَتْ بِالْحَقِّ فِي وَلَائِكُمْ

و الْحَقُّ مُدَّ كَانَ غَيْرِ مَبْخُوسِ^{۱۹}
هنگامی که پرچم ناصبی ها را در زمان شکست ایشان، نگویند می بینم، به حقیقت ولایت شما اذعان می کنم. این درحالی است که حق همیشه شکست ناپذیر بوده است.

در زمانی که او در اصفهان بود، مردم متعصب اصفهان نسبت به گرایش شیعی-معتزلی او حساسیت خاصی

۱۴. مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۰، ص ۱۰۴.
۱۵. وی کتابی با نام الرد علی الرافضه دارد که ضمن آن احادیث سنیان را درباره برتری ابوبکر و عمر و عثمان بر امام علی، علیه السلام، ردیف کرده است.
۱۶. مقصود ابومسعود احمد بن فزّان رازی است که عالمی به نام در اصفهان بوده است. درباره او رُك: طبقات المحدثین باصفهان، ج ۲، ص ۲۵۴، ش ۱۶۸.
۱۷. اخبار اصفهان، ج ۲، ص ۴۹؛ طبقات المحدثین باصفهان، ج ۲، ص ۳۲۹؛ لسان المیزان، ج ۳، ص ۳۴۷ (به احتمال، این همان کنانی یا کنانی است که در خبر بالا از راغب نقل کردیم).
۱۸. فهرست نسخه های خطی کتابخانه سپه سالار، ج ۵، ص ۶۳۴، نسخه ۶۰۶۲، برگ ۵۷.
۱۹. عیون الاخبار الرضا، ج ۱، ص ۳-۴، رُك: تاریخ بیهق، ص ۱۳۵.



این خبر به رکن الدوله بویهی رسید. وی سخت خشمگین شد و مالی در برابر آنچه غارت شده بود به قمی‌ها داد.^{۲۵} تشیع بویهیان به یقین در اصفهان نیز، که از مراکز عمده آنها بوده، تأثیرهای خود را بر جای گذاشته است.

حضور سادات در اصفهان

علی‌رغم وجود تسنن افراطی در شهر اصفهان، سادات فراوانی به این شهر مهاجرت کردند. در کتاب *منتقلة الطالبيه*، که در آن فهرست بزرگان سادات مهاجر به شهرها آمده، نام سی و سه نفر مهاجر به اصفهان یاد شده است. این رقم در قیاس با دیگر شهرها، بسیار بالاست. حضور این سادات می‌توانست به آرامی زمینه‌ساز رسوخ افکار شیعی در این شهر باشد. در حال حاضر، مزار امام‌زادگانی در این شهر است که در قرن سوم می‌زیسته‌اند و پس از درگذشت آنان، به دلیل موقعیتی که داشته‌اند، مزارشان محفوظ مانده است. از جمله آنها، امام‌زاده ابوالعباس در محله جی (خوراسگان) است که این نسب‌نامه بر روی سنگی که در آن جاست، به چشم می‌خورد:

بسم الله الرحمن الرحيم و الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على محمد و آله اجمعين. فهذا النسب مقابل مطابق بالجامع المنسوب الى ابي الشيخ الحرب بن محمد الدينوري رحمه الله و النسب هذا: ابوالعباس محمد بن ابي عبدالله محمد بن عبدالله بن جعفر بن قاسم بن حسن بن عبيدالله بن عباس بن امير المؤمنين و امام المتقين و يغسوب الدين اسدالله الغالب علي بن ابي طالب، عليه الصلوة و السلام.^{۲۶}

این نسب که در صورت صحت، شامل نام هفت نفر تا عباس فرزند امیرالمؤمنین، علیه‌السلام، است، نشان از آن دارد که امام‌زاده یادشده، حداکثر در اواسط قرن سوم هجری در این شهر می‌زیسته است. با توجه به حفظ مزار وی،

منظره بقعه امامزاده احمد

و ایوان ورودی آن از داخل صحن



داشتند. می‌گویند یک‌بار وقتی مردی زنش را به جرم زنا کتک می‌زد، زنش با توسل به قضا و قدر می‌گفت که تقصیر او نیست، خدا چنین خواسته است! مرد که عصبانی شده بود، گفت: حالا عذر بدتر از گناه هم می‌آوری! زن فریاد زد: وای بر تو «سنت را ترک کردی و به مذهب صاحب‌بن‌عباد، گرایش پیدا کردی.» آن مرد کمی تأمل کرد، شلاق را انداخت و از زن عذرخواهی کرد!^{۲۷} مذهب صاحب، مخالفت با جبری‌ها بوده است. این طنز نشانه وجود تسننی قوی در اصفهان و هم‌چنین تلاش صاحب برای ارائه عقایدش بوده که نزد همه شهرت داشته است.

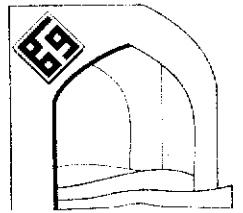
تقابل قم و اصفهان

زمانی که در قرن دوم و سوم، شهر قم گرایش شیعی داشت، و در عین حال از نظر منطقه‌ای تحت سلطه شهر اصفهان بود، کوشش‌هایی برای جدایی آن شهر از اصفهان توسط حمزه بن یسع اشعری صورت گرفت. وی از هارون درخواست کرد تا قم را جدا کند و این درخواست پذیرفته شد.^{۲۸} در حقیقت، مردمان قم، در پرداخت مالیات کوتاهی می‌کردند و به همین دلیل، وقتی در زمان هارون، بدهی‌های مالیاتی را از همه شهرها گرفتند، اصفهان معطل ماند، چراکه به قول قمی «مگر بقایای اصفهان که در آن تأخیر افتاد، به سبب اهل قم که در ادای آن تمرد و سرکشی می‌کردند و از ادای بقایا امتناع می‌نمودند و عمال را می‌کشتند، یکی را بعد از آن دیگر^{۲۹}». به هر روی، رقابتی میان این شهر پدید آمد که به تدریج جنبه مذهبی نیز به خود گرفت.^{۳۰}

نقل خاطره‌ای در این رقابت مناسب است؛ گفته‌اند: هرکس در هر کجا اسمی از قم می‌شنید، به دنبال آن، شیعه در ذهنش تداعی می‌شد. از آن‌جا که اصفهان و قم دو نقطه مقابل یک‌دیگر بودند، و میان آنها درگیری وجود داشت، شنیدن نام قم برای آنها، دردناک بود. در حکایتی آمده که مردی اصفهانی، یکی را پرسید: از کدام شهری؟ گفت: من، از شهر دندان‌کنان! مردم فرومانده گفت: معنی، مفهوم نیست. مرد گفت: معنی آن است که تا من گویم: از قم، گویی: آه، زیرا ذکر مذهب، بی‌فایده باشد که قمی‌ها شیعی نباشد. والا راقضیش نخوانند!^{۳۱}

یک بار هم در سال ۲۴۵ هـ ق فتنه‌ای میان مردم اصفهان با اهل قم به دلیل مسائل مذهبی پیش آمد. گفته شده که مردی قمی در اصفهان به صحابه دشنام داد. وی که منصبی نیز در این شهر داشت، مورد اعتراض قرار گرفت. برضد وی از مردم روستاها نیز استمداد شد. به دنبال آن جمعیت فراوانی در دارالشحنه فراهم آمد و بر اثر درگیری چند نفری کشته شدند. اصفهانی‌ها، مال‌التجاره قمی‌ها را غارت کردند.

- ۲۰. *روضات الجنات*، ج ۲، ص ۲۷.
- ۲۱. *تاریخ دارالایمان قم*، ص ۵۰.
- ۲۲. *تاریخ قم*، ص ۳۰.
- ۲۳. *تاریخ دارالایمان قم*، ص ۵۰.
- ۲۴. *نقض*، ص ۲۵۲؛ *مجالس المؤمنین*، ج ۱، ص ۸۵.
- ۲۵. *الکامل*، ج ۵، ص ۳۱۲ (حوادث سال ۲۴۵)؛ *البدایة و النهایة*، ج ۱۱، ص ۲۶۱ (حوادث سال ۲۴۵).
- ۲۶. این سنگ در امام‌زاده مذکور که در منطقه خوراسگان، محل تولد مؤلف این سطور، در امتداد خیابان جی اصفهان واقع شده، نگه‌داری می‌شود. در سنگ دیگری در همان امام‌زاده، که تنها به نام صاحب مزار اشاره شده، از وی با نام ابوالعباس علی یاد شده. در عین حال، سنگ نخست، به لحاظ نقل منبع خود، که همانا جامع منسوب به ابوالشیخ دینوری است، معتبرتر به نظر می‌آید.



۲۷. گنجینه آثار تاریخی اصفهان، ص ۵۲۲-۵۲۳.
۲۸. گنجینه آثار تاریخی اصفهان، ص ۶۶۸ (مؤلف نسب را از کتاب میزان الانساب آیت الله میرزا محمد هاشم چهارسوقی (ص ۴۸ و ۷۴) نقل کرده اند).

۲۹. نقض، ص ۲۲۴.
۳۰. رجال النجاشی، ش ۱۹، ص ۱۶-۱۸.

۳۱. الفهرست، شیخ طوسی، ص ۴ و ۵؛ رجال العلامة الحلی، ص ۴۵؛ رجال ابن داود، ص ۱۷.

۳۲. الثاقب فی المناقب، ص ۵۴۹-۵۵۰؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۳۸۹-۳۹۰؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۴۱.

۳۳. رجال الطوسی، ص ۳۹۸.

۳۴. رجال النجاشی، ص ۳۸۱، ش ۱۰۳۳؛ رجال الطوسی، ص ۱۹۳، ش ۸۸۴؛ الفهرست شیخ طوسی، ص ۱۹۳؛ رجال ابن داود، ص ۳۲۰.

۳۵. رجال الطوسی، ص ۴۵۱.

۳۶. رجال النجاشی، ص ۲۳، ش ۳۳.

۳۷. رجال الطوسی، ص ۴۱۶.

۳۸. الفهرست طوسی، ص ۸۱.

۳۹. رجال النجاشی، ص ۳۶۷، ش ۹۹۴؛ رجال الطوسی، ص ۲۸۸، ش ۱۲۴؛ رجال العلامة الحلی، ص ۱۵۹، ش ۱۳۷.

۴۰. اقبال الاعمال، ص ۵۷۳، به نقل مرحوم مجلسی. یا این سال باید ۲۶۲ باشد یا زیارت مزبور باید از امام حسن عسکری، علیه السلام، باشد، زیرا در سال مذکور در متن، هنوز امام مهدی، علیه السلام، متولد نشده بوده اند.

۴۱. کشف الغمّة، ج ۲، ص ۵۳۲ (چاپ دوجلدی).

می توان به موقعیت سادات در این شهر، که آن زمان تحت سیطره حنابلّه متعصب بوده، پی برد. مزار امامزاده اسماعیل اصفهان نیز متعلق به اسماعیل بن زید بن حسن بن حسن، علیه السلام، دانسته شده و بنایی است کهن که هم چنان بر جای مانده است.^{۲۷} نسب امامزاده احمد این شهر نیز، که از امامزاده های معتبر دانسته شده، چنین است: احمد بن علی بن امام محمد باقر، علیه السلام. کتیبه ای با تاریخ ۵۶۳ هـ ق در این مزار وجود دارد.^{۲۸}

صاحب نقض در ضمن شمردن خاندان های برجسته سادات در قرن ششم از «خاندان... سید طباطبائی الحسینی به اصفهان با علم و منزلت و هو صاحب شِعْرِ رسول الله (ص) و سید قوام الشرف الحسینی به اصفهان با درجت تمام و حرمت عظیم» یاد کرده است.^{۲۹}

حوزه علمی شیعه در اصفهان در قرن سوم و چهارم

علی رغم آن که اصفهان در تسنن افراط می کرد، راویان اخبار شیعی از عراق به نقاط مختلف ایران سرازیر می شدند و احادیث امامان را نشر می کردند. از جمله شرایط خاص اصفهان، برخی از محدثان شیعی را بر آن می داشت تا به این شهر درآیند و احادیث اهل بیت را نشر کنند. ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی، از شیعیان دانشمند عراق و نویسنده آثار متعددی بود که با همین هدف به اصفهان آمد. جد وی، مسعود ثقفی، عموی مختار بود که از سوی امام حسن، علیه السلام، حاکم ساباط مدائن بود و زمانی که امام در آن ناحیه توسط خوارج مجروح شد، به خانه وی رفت. زمانی که ابراهیم قصد مهاجرت از عراق را داشت، شیعیان قم از وی خواستند تا به شهر آنها بیاید؛ اما وی اصفهان را ترجیح داد، زیرا شنید که مردمان این شهر در عثمانی گری تصلب دارند و با اهل بیت میانه ای ندارند. او مصمم شد تا به این شهر برود و کتاب های خود را، که حاوی اخبار شیعی بود، برای آنها بخواند.^{۳۰} گفته شده است که احمد بن محمد بن خالد برقی به همراه تنی چند از قمی ها به اصفهان آمده از وی خواستند تا به قم برود، اما او نپذیرفت.^{۳۱}

به نقل از جماعتی از اهل اصفهان آمده است که از مردی شیعی با نام عبدالرحمان پرسیده شد: «ما السبب الّذی اوجِبَ علیک القولُ بِامامیة علی النقی دونَ غَیره مِن اهلِ الزّمان؟» وی در شرح دلیل آن، توضیح داد که چگونه همراه شماری از اصفهانیان برای درخواست کمک به سراغ متوکل عباسی رفته، در آن جا امام هادی، علیه السلام، را دیده و پس از مشاهده کرامتی از آن حضرت، به امامت وی معتقد شده است.^{۳۲}

ابراهیم بن شیبّه اصفهانی، از اصحاب امام هادی، علیه السلام، نیز در اصل کاشانی بوده است.^{۳۳} در حقیقت مهاجرت این قبیل از افراد شیعه کاشانی یا قم یا نواحی دیگر، عامل مهمی در آغاز حرکت شیعی در اصفهان بوده است. یک نمونه از این مهاجران، ابو عبدالله محمد بن مملک اصفهانی، از متکلمان برجسته شیعی است که در اصل از گرگان بوده و بعداً در اصفهان ساکن شده است. از وی با تعبیر «جلیل فی اصحابنا عظیم القدر و المنزلة» یاد شده و گفته شده که وی در آغاز زیدیه بوده و سپس به دست عبدالرحمان بن احمد جَبْرویه امامی شده است.^{۳۴} سکونت وی در اصفهان، می توانسته برای تشیع این شهر مفید بوده باشد.

ابراهیم بن قتیبه از مردمان اصفهان است.^{۳۵} که مؤلف نیز بوده و کتابی داشته است. احمد بن محمد بن خالد برقی از وی روایت کرده است.^{۳۶}

سَری بن سلامه اصفهانی در شمار اصحاب امام هادی، علیه السلام، شمرده شده.^{۳۷} و گفته شده که کتابی داشته که احمد بن ابی عبدالله برقی از وی روایت کرده است.^{۳۸} از چند خیر یاد شده و نیز آنچه درباره رفتن احمد بن محمد برقی نزد ابراهیم ثقفی یاد کردیم، به دست می آید که عالم جلیل القدر شیعی، یعنی احمد برقی صاحب کتاب المحاسن به اصفهان رفت و آمد داشته است.

محمد بن سلیمان بن عبدالله اصفهانی کوفی، مؤلف و موثق دانسته شده و گفته شده که وی از اصحاب امام صادق، علیه السلام، بوده است.^{۳۹}

زیارت ناحیه مقدسه نیز، که بنابه نقل ابن طاووس در سال ۲۵۲ هـ ق صادر شده، توسط شیخ محمد بن غالب اصفهانی به شیعیان ارائه شده است. عبارت ابن طاووس چنین است: «خَرَجَ مِنَ النَّاحِيَةِ سَنَةَ اِثْنَتَيْنِ وَ خَمْسِينَ وَ مِائَتَيْنِ عَلٰى يَدِ الشَّيْخِ مُحَمَّدِ بْنِ غَالِبِ الْاِصْفَهَانِيِّ...»^{۴۰}

در فهرست کسانی که موفق به دیدار امام زمان، علیه السلام، در روزگار نواب اربعه شده اند، از ابن بادشاله اصفهانی نیز یاد شده است.^{۴۱}

شیخ طوسی، ادریس بن عبدالله اصفهانی را از اصحاب امام صادق، علیه السلام، دانسته است.^{۴۲}

احمد بن علویّه اصفهانی، معروف به ابوالاسود کاتب، از کسانی است که احادیث فراوانی نقل کرده و نام وی در اسناد شیخ صدوق^{۴۳} و منابع دیگر، مکرر دیده می شود.^{۴۴} وی شیخ محمد بن احمد بن ولید (از مشایخ عمده صدوق) می باشد.^{۴۵} گفته شده که وی ملقب به رَحَال بوده، و این از آن روی بوده که پنجاه سفر به حج رفته است.^{۴۶} وی راوی کتاب های ابراهیم بن محمد ثقفی صاحب الغارات است.^{۴۷} به نقل نجاشی، او کتابی با نام الاعتقاد فی الادعیه

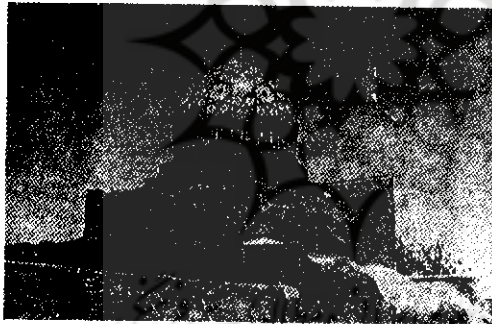


در اسناد صدوق، نام ابونصر منصور بن عبداللّه بن ابراهیم اصفهانی نیز دیده می‌شود.^{۶۵} نیز صدوق در دو مورد از سلیمان بن احمد بن ایوب لخمی یاد کرده و نوشته است که وی از اصفهان برای او احادیثی را نوشته و فرستاده است: «أَخْبَرَنَا سَلِيمَانُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ أَيُّوبَ اللَّخْمِيِّ فِيمَا كَتَبَ لِيْنَا مِنْ أَصْهَانَ».^{۶۶}

شیخ طوسی از شخص دیگری با نام محمد بن احمد بن بشر اصفهانی در شمار اصحابی که از امامان روایت نکرده‌اند، یاد کرده است.^{۶۷}

بجز شیعیان امامی یا کسانی که روایات امامان را نقل می‌کردند، شیعیان زیدی نیز در اصفهان بوده‌اند. مهم‌ترین آنان، ابوالفرج اصفهانی (۲۸۴-۳۵۶هـ.ق) است که شیخ طوسی او را زیدی‌المذهب دانسته است.^{۶۸} وی مؤلف مقاتل الطالبیین و الاغانی است، و در مقاتل خود، تاریخ انقلاب‌های شیعیان زیدی را آورده است. وی کتابی هم با عنوان ما نزل من القرآن فی امیرالمؤمنین علیه‌السلام داشته است.^{۶۹}

گنبد بقعه شاه زید



محدثان دوست‌دار اهل بیت (ع) در اصفهان قرن چهارم

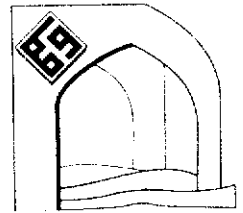
در اصفهان، سنیان محب اهل بیت (ع) که راوی اخبار فضائل آن بزرگواران باشند، فراوان بوده‌اند. اینان نقش مهمی در تعدیل تسنن افراطی اصفهانی داشته‌اند و زمینه را برای ایجاد محبت نسبت به اهل بیت (ع) در این شهر فراهم کرده‌اند. پیش از این، نقلی دربارهٔ ابومسعود رازی آوردیم. یکی دیگر از نمونه‌های مهم، ابوالشیخ عبداللّه بن محمد بن جعفر بن حیان اصفهانی (۲۷۴-۳۶۹هـ.ق) است که کتاب طبقات المحدثین باصفهان او در چهار مجلد به چاپ رسیده است. وی استاد ابونعیم اصفهانی و بسیاری از

داشته‌است.^{۴۸} در اسناد صدوق، نامی از احمد بن علی اصفهانی هم برده شده است.^{۴۹} سند صدوق در نقل حدیث از وی چنین است: ابی (یعنی ابن بابویه، پدر صدوق) از عبداللّه بن حسن المؤدب از احمد بن علی اصفهانی از ابراهیم بن محمد ثقفی. نقل احمد بن علی اصفهانی از ابراهیم ثقفی، این شبهه را پدید آورده که وی همان احمد بن علویه است. علامه تستری، گرچه صرف این استدلال را که هر دو - یعنی ابن علویه و ابن علی - از ابراهیم ثقفی نقل کرده‌اند، در یکی دانستن آنها کافی نمی‌داند، اما به دلیل آنکه در الکافی از احمد بن علی اصفهانی هم تعبیر به «کاتب» شده^{۵۰} - و این لقب ابن علویه اصفهانی نیز بوده - اتحاد آنها را چندان نادرست نمی‌داند.^{۵۱}

به هر روی، سند مزبور، نشان از آن دارد که دانش ابراهیم ثقفی، صاحب کتاب پراچ الغارات، از طریق احمد بن علویه و از آنجا از طریق ابن الولید و عبداللّه بن حسن مؤدب به ابن بابویه و شیخ صدوق رسیده است، که نقش حوزه علمی شیعه در اصفهان قرن سوم هجری را نشان می‌دهد. از دیگر کسانی که برخی از اخبار شیعی را در این شهر روایت کرده، سلیمان بن داود منقری بصری اصفهانی (متوفای ۲۳۴هـ.ق)^{۵۲}، محدث شهیر، اما متهم، است. از وی در تاریخ بغداد^{۵۳} و انساب سمعانی^{۵۴} یاد شده و هیچ‌گونه تشیعی به وی نسبت داده نشده است. ابن‌غضائری وی را به شدت تضعیف کرده^{۵۵} و نجاشی هم او را از امامیه ندانسته است.^{۵۶} ارتباط وی با برخی از اصحاب ائمه (نجاشی: روی عَنْ جَمَاعَةِ أَصْحَابِنَا مِنْ أَصْحَابِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ) و نقل روایات آنها، سبب شده تا در اسناد شیعی نامش دیده شود.^{۵۷}

راوی اخبار وی، دانشمند شیعی، قاسم بن محمد اصفهانی است، که از طریق او اخبار منقری در منابع شیعی آمده است.^{۵۸} این قاسم به «کاسولا» شهرت داشته^{۵۹} و شیخ او را از مؤلفان شیعی یاد کرده است. ابن‌غضائری به احادیث او به دیده تردید نگریسته، اما استفاده از آنها را به عنوان شاهد، مجاز شمرده است.^{۶۰} احمد برقی از وی روایت کرده است.^{۶۱} و این باز نشانه پیوند میان حوزه علمی محدود شیعه در اصفهان و حوزه علمی گسترده شیعه در قم است، چنان‌که روایات فراوانی را صدوق به این طریق نقل کرده است: سعد بن عبداللّه اشعری از قاسم بن محمد اصفهانی از سلیمان بن داود منقری^{۶۲}. سند دیگر علی بن محمد قاسانی اصفهانی فارسی از قاسم بن محمد اصفهانی از سلیمان بن داود منقری اصفهانی^{۶۳}. علی بن محمد قاسانی اصفهانی، خود از راویان اخبار امامان، علیهم‌السلام، است. در رجال برقی آمده است که وی از موالی عبداللّه بن عباس از آل‌خالدین ازهر بوده است.^{۶۴}

- ۴۲. رجال الطوسی، ص ۱۵۰.
- ۴۳. به عنوان نمونه رك: الامالی، ص ۱۳، ۸۹، ۱۲۴، ۲۱۶، ۲۵۲، ۳۱۵، ۳۶۱.
- ۴۴. دربارهٔ او رك: رجال النجاشی، ص ۱۸، ۶۸، كنزالفوائد، ج ۱، ص ۱۴۲.
- ۴۵. الامالی، ص ۵۹۵.
- ۴۶. رجال النجاشی، ص ۸۸، ش ۲۱۴.
- ۴۷. رجال الطوسی، ص ۴۴۷-۴۴۸، به عنوان نمونه رك: علل الشرائع، ص ۱۷۹.
- ۴۸. رجال النجاشی، ص ۸۸، ش ۲۱۴. در رجال ابن داود، ص ۴۰-۴۱ از آن با عنوان دعاء الاعتقاد یاد شده است. علامه تستری نام دعاء الاعتقاد را درست می‌داند. رك: قاموس الرجال، ج ۱، ص ۵۱۲.
- ۴۹. رك: معانی الاخبار، ص ۱۲۲؛ الخصال، ص ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۴۹۶.
- ثواب الاعمال، ص ۷.
- ۵۰. الکافی، ج ۷، ص ۴۲۸.
- ۵۱. قاموس الرجال، ج ۱، ص ۵۱۳.
- ۵۲. الانساب، ج ۳، ص ۳۷۱ (ذیل مدخل شاذکونی).
- ۵۳. تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۲۶۵.
- ۵۴. الانساب، ج ۳، ص ۳۷۱.
- ۵۵. مجمع الرجال، ج ۱، ص ۱۶۵.
- ۵۶. نجاشی: لیس بالمتحقق بنا (رجال النجاشی، ص ۱۸۴، ش ۴۸۸).



۵۷. رك: الكافي، ج ۲، ص ۷۷، ج ۳، ص ۱۳۵، ج ۴، ص ۸۳، ۱۵۲۱، التهذيب، ج ۶، ص ۱۲۴، ۳۱۱، ج ۲، ص ۲۷ و موارد دیگر رك: قاموس الرجال، ج ۵، ص ۲۶۵-۲۶۸، ۵۸. نیز رك: علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۱۴، ۵۹. الفهرست طوسی، ص ۱۲۷، ۶۰. مجمع الرجال، ص ۵۲، ۶۱. رجال الطوسی، ص ۴۹۰، ۶۲. به عنوان نمونه رك: معاني الاخبار، ص ۵۴، ۲۵۲، ۲۹۶؛ التوحيد، ص ۳۶۶؛ الخصال، ص ۶۴، ۱۱۱، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۷۴؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۶۵، ۵۷۳، ۶۳. رك: الخصال، ص ۲۴۱؛ كنز الفوائد، ج ۱، ص ۲۲۳؛ شواهد التنزيل، ج ۱، ص ۳۵۱، ۶۴. رجال البرقي، ص ۵۸، ۶۵. عيون اخبار الرضا(ع)، ص ۱۱۸؛ التوحيد، ص ۴۱۶، ۶۶. الامالی، ص ۱۴۳۵؛ عيون اخبار الرضا(ع)، ص ۲۲۷، ۶۷. رجال الطوسی، ص ۵۰۸، ۶۸. الفهرست طوسی، ص ۱۹۲، ۶۹. رك: اهل البيت في المكتبة العربية، ص ۴۴۵، ۷۰. شواهد التنزيل، ج ۱، ص ۳۹، ۲۸، ۷۱. همان، ص ۴۸، ش ۴۲، ۷۲. همان، ص ۲۰۹، ش ۲۱۶، ۷۳. همان، ص ۴۷۵، ش ۵۰۶، ۷۴. شواهد التنزيل، ج ۲، ص ۴۶۱، ش ۱۱۲۶، ۷۵. معالم العلماء، ص ۲۵، ش ۱۲۳؛ خصائص الوحي المبين، ص ۲۳؛ اهل البيت في المكتبة العربية، ص ۴۵۰

عالمان دیگر این شهر بوده است. حسکائی، از علمای حنفی نیشابوری قرن پنجم، در شواهد التنزيل لقواعد التفضيل خود، روایات فراوانی در فضائل امام امیرالمؤمنین علی، علیه السلام، به ویژه درباره نزول آیات قرآنی در شأن آن حضرت از طریق ابوالشیخ آورده است. حجم فراوان این اخبار، نشانه گرایش شدید این مؤلف به اهل بیت(ع) است. طبیعی است که یک سنی افراطی، به این صورت درباره امیرالمؤمنین(ع) حدیث نقل نمی کند؛ برخی از این احادیث بدین شرح است:

أخبرنا احمد بن محمد، قال: أخبرنا عبد الله بن محمد بن جعفر... عن أنس قال: قال رسول الله (ص): عليُّ يُعلِّمُ الناسَ بعدى من تأويل القرآن ما لا يتعلمون^{۷۰}.

أخبرنا ابوبكر الاصفهاني: قال: أخبرنا ابوالشيخ... عن الشعبي، قال: ما كان أحد من هذه الامة أعلم بما بين اللوحين و بما أنزل على محمد من علي^{۷۱}.

أخبرنا ابوبكر الحارثي، قال: أخبرنا ابوالشيخ... عن ابن عباس (في قوله تعالى: إنما وليكم الله ورسوله و الذين آمنوا...) قال: نزلت في علي بن ابي طالب، عليه السلام^{۷۲}.

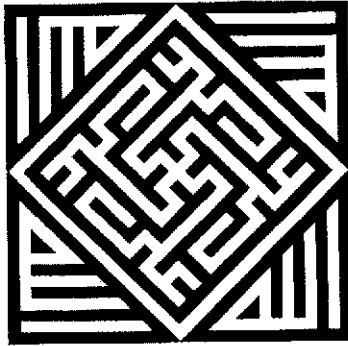
أخبرنا ابوبكر الحارثي، قال: أخبرنا ابوالشيخ... عن محمد بن حنفية، في قوله تعالى: سيجعل لهم الرحمان و ذأ، قال: لا يلقى مؤمن الا و في قلبه و ذ لعلی، عليه السلام^{۷۳}.

أخبرنا ابوبكر الحارثي، أخبرنا ابوالشيخ الاصفهاني... عن ابن عباس، قال: لما نزلت هذه الآية (ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير البرية) قال النبي(ص) لعلي: يا علي هو أنت و شيعتك، تأتي أنت و شيعتك يوم القيامة راضين مرضيين و يأتي عدوك غضاباً مقمحين. قال علي: يا رسول الله، و من عدوي، قال: من تبارأ منك و لعنتك. ثم قال رسول الله(ص): من قال: رجم الله علياً، يرحمه الله^{۷۴}.

نمونه های دیگری نیز هست که در فهرس شواهد (ص ۱۱۸) محل آنها در کتاب مشخص شده است.

نقل این قبیل روایات در فضائل اهل بیت(ع) در شهر اصفهان در قرن چهارم بسیار جالب توجه است و می تواند زمینه ای برای تعدیل تسنن و گرایش به شیعه باشد. ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی (۳۳۶-۴۳۰ هـ) نیز علی رغم آن که کتابی با عنوان الرد علی الرافضة دارد، که به چاپ هم رسیده، کتابی با عنوان ما نزل من القرآن فی علی داشته و احادیثی از آن برجای مانده است^{۷۵}. کتابی نیز در طرق حدیث طبر، که از فضائل مهم امام امیرالمؤمنین(ع) است، داشته است^{۷۶}، می توانسته تحت تأثیر ابوالشیخ یا دیگر روات اصفهانی که احادیث فضائل اهل بیت را نقل می کرده اند، باشد. احمد بن موسی اصفهانی معروف به ابن مردویه (۳۱۳-۲۴ رمضان ۴۱۰ هـ) در همین دوره،

کتابی در طرق حدیث طبر داشته است^{۷۷}. وی کتابی نیز با عنوان مناقب امیرالمؤمنین داشته که نسخه آن نزد ابن طاووس بوده^{۷۸}، کما این که اربلی هم در کشف الغمه از آن نقل کرده است^{۷۹}.



تشیع اصفهان در قرن ششم

در این قرن، دو کتاب مهم شیعی حاوی اخباری درباره گرایش های مذهبی شهرها نوشته شده است؛ نخست کتاب نقض و دوم کتاب الفهرست منتجب الدین. در این جا مروری بر آگاهی هایی که در کتاب نقض آمده، خواهیم کرد. وی در جایی، از وجود کتاب های شیعه در کتاب خانه های مختلف شهر یاد کرده، از جمله «به اصفهان در کتب خانه بزرگ»^{۸۰}. در سال ۵۰۰ هـ یکی از علمای شیعه با نام ابواسماعیل حمدانی به اصفهان رفت «و با ملاحظه، لعنهم الله، مناظره کرد و ایشان را منکوس و مخذول کرد»^{۸۱}. این زمان سلطنت سلطان محمد سلجوقی بوده است. در نقلی دیگر آورده است که «به اصفهان و همدان و ساوه و قزوین و بلاد آذربایجان و دگر بقاع که سنیان باشند...»^{۸۲} در اصفهان مشبهیان بوده اند. مؤلف، یک مورد از استخفاف مشبهیان اصفهان در عهد محمودی یاد کرده^{۸۳} و بار دیگر از بوالغنائم دروگر یاد کرده که از درانه تشبیه در بیرانه الحاد (اسماعیلی گری) رفته و چون از اصفهان به در آمد به الموت رفت^{۸۴}. در جای دیگری هم از میمون قذاح اسماعیلی یاد می کند که «بر شکل طبیبان می گشت در نواحی اصفهان و کره و گریایگان و دیه به دیه می گشتی و مردم را به الحاد دعوت می کردی»^{۸۵}. از نص دیگری به دست می آید که سنیان اصفهان نیز مانند سنیان سایر مناطق ایران، ملاحظه اسماعیلی را با شیعیان امامی یکسان می دیدند. نویسنده فضائح الروافض نوشته است: «از شرف الاسلام در اصفهان پرسیدند که، چه گویی در ملحدی و رافضی؟ گفت: شما یکی کار بکنید و از میان دو برادر سخن مگویید»^{۸۶}. تقابل قم و اصفهان، هنوز در این دوره مطرح است.



۷۶. التبحیر سماعتی، ج ۱، ص ۱۸۱؛ اهل البیت فی المكتبة العربية، ص ۱۳۴، ش ۲۴۴.
۷۷. البداية و النهاية، ج ۷، ص ۳۵۳؛ اهل البیت فی المكتبة العربية، ص ۱۳۳-۱۳۴، ش ۲۴۳.
۷۸. کتاب خانه ابن طاووس، ص ۳۹۴، ش ۳۵۳.
- این طاووس نوشته است که به نسخه اصل دست یافته که در سه مجلد و شامل ۱۸۲ روایت در فضیلت امام علی، علیه السلام، بوده است.
۷۹. اهل البیت فی المكتبة العربية، ص ۵۷۸-۵۷۹.
۸۰. نقض، ص ۱۸.
۸۱. همان، ص ۳۶. مقصود از ملاحظه، اسماعیلیان است.
۸۲. همان، ص ۱۱۱.
۸۳. همان، ص ۴۱.
۸۴. همان، ص ۱۲۵.
۸۵. همان، ص ۳۰۱. و نیز نگاه کنید به ص ۳۰۶ که گفته است: آنگاه اتفاقشان بر این افتاد که محمد دندان هم در آن حدود می باشد به اصفهان ...
۸۶. همان، ص ۱۳۷.
۸۷. همان، ص ۲۰۷.
۸۸. همان، ص ۵۵۳.
۸۹. همان، ص ۲۲۲. ابن شخص شناخته نشده است. ر.ک: تعلیقات نقض، ج ۲، ص ۷۹۲.
۹۰. همان، ص ۲۲۴.
۹۱. دلالات خرید و فروش.
۹۲. کرج ابودلف.
۹۳. نقض، ص ۲۷۸.
۹۴. همان، ص ۴۳۸.
۹۵. همان، ص ۴۵۰.
۹۶. همان، ص ۴۵۹.
۹۷. ر.ک: تعلیقات نقض، ش ۱۴۹.
۹۸. نقض، ص ۳۷۱.
۹۹. الفهرست، ص ۴۳.

ثقة الدین» یاد کرده است^{۹۹}. دیگری سید ابوعلی شرفشاه بن عبدالمطلب بن جعفر حسینی افسسی اصفهانی که نسابه بوده است^{۱۰۰}. دیگری منیرالدین ابواللطیف بن احمد بن ابی اللطیف بن زرقویه اصفهانی که در خوارزم سکونت داشته و از وی با عنوان «مناظر، فقیه، دین» یاد شده است^{۱۰۱}. و آخرین نفر شیخ فخرالدین هبة الله بن احمد بن هبة الله اسدی اصفهانی که از وی با عنوان «عالم صالح» یاد شده است^{۱۰۲}.

در اصفهان، دو طایفه حنفی و شافعی نزاع سختی با یکدیگر داشتند و اسباب نابودی این شهر را در قرن ششم و هفتم فراهم کردند. خبری حکایت از آن دارد که حتی حمله مغولان، در دهه سوم قرن هفتم، سبب خاتمه این درگیریها نشد، به طوری که وقتی در سال ۶۳۳ هـ ق این دو طایفه با یکدیگر درگیر شدند، شافعیها نزد مغولان رفتند و راه گشودن شهر را به آنها نمایاندند و آنها هم پس از ورود، هر دو گروه را قتل عام کردند و شهر را به آتش کشیدند^{۱۰۳}.

نقش بهاءالدین جوینی و عمادالدین طبری در تشیع اصفهان

با روی کار آمدن خاندان جوینی در بغداد در سمت وزارت ایلخانان، تشیع فرصت تازه ای برای توسعه خود به دست آورد. عظاملک و شمس الدین جوینی گرایشهای شیعی داشتند. در این وقت، شمس الدین، فرزندش بهاءالدین جوینی را به سمت حاکم اصفهان تعیین کرد. شواهدی وجود دارد که بهاءالدین شیعه اثناعشری بوده و کوشش زیادی برای نشر تشیع در این شهر کرده است. یک شاهد مهم آن که محقق حلی (۶۰۲-۶۷۶ هـ ق) کتاب المعبر را به دستور و به نام همین بهاءالدین محمد فرزند شمس الدین محمد جوینی نوشته است. محقق در مقدمه کتاب خود نوشته است که وی بعد از نگارش شرایع، آن را در مختصر نافع تلخیص کرده و پی آن بوده تا شرحی مستدل بر آن بنگارد. مشکلات، مانع از تحقق این خواسته شده تا آنکه:

ورد امر الصاحب الاعظم، ولی النعم، غیاث الامم، سلطان صدور العرب و العجم، العالم العادل، المخصوص بمزایا الفضائل، مقرّر قواعد الایمان بسیرته العادلة و مدمر دعائم الطغیان بسطوته الهائلة، جابر العباد و قاهر العناد، بهاء الملة و الدین، عماد الاسلام و المسلمین، کاسر الملحدين و المشرکین، ذی النسب الاعلی و الحسب السنی محمد بن محمد الجوینی اعز الله نصرهما و انقذ فی الآفاق امرهما و لزال امر الدین بمیامن دولتهما منتظماً و شمله بمحاسن ایالتهما ملتثماً أن امضى علی ذلک...^{۱۰۴}

پس از صدور این توصیه است که محقق به تألیف کتاب

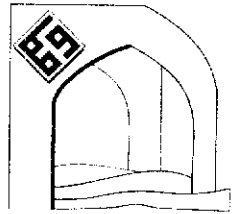
صاحب فضائح در رد بر شیعه نوشته: «من به قم بودم، در مسجدی رفتم، سگی را دیدم». عبدالجلیل در نقض در پاسخ نوشته است: «در مساجد بیران شده که در دیوار ندارد، سگ و سگ شکلان در شوند، اگر به قم باشد و اگر به اصفهان و آن نقصان و بطلان مذهب را نشاید^{۹۷}».

وقتی سخن از آن به میان می آید که مردم اصفهان در جنگ با رومیان شرکت می کنند، عبدالجلیل می گوید: «نمی دانم کدام وقت بوده است که از اصفهان جماعتی به غزای روم رفتند که اهل قاشان نرفتند و از ساوه کی رفتند که از آوه نرفتند و از گریایگان کی رفتند که از اهل قم نرفتند... از قزوین اگر ده سنی بروند با کثرت عدد، کمتر از پنج شیعی نباشند در آن صحبت^{۹۸}».

عبدالجلیل در ضمن بر شمردن شخصیت های برجسته شیعه از وزیر و مستوفی و کاتب و خواجه، از جمله می نویسد: «از خواجهگان و رؤسا که در عداد اعتبار و التفات آیند، چون ابو عبدالله الفضل بن محمود که رئیس اصفهان بود، شیعی خیر رحمة الله علیه^{۹۹}». در جای دیگر، از دو تن از رهبران سادات یاد می کند؛ یکی «خاندان... سید طباطبائی حسینی به اصفهان با علم و منزلت و هو صاحب شرف رسول الله (ص) و سید قوام الشرف الحسینی به اصفهان با درجت تمام و حرمت عظیم^{۱۰۰}». در مورد دیگری، ضمن بر شمردن شهرهای سنی، از اصفهان هم یاد کرده: «مشبهه همدان و خربندگان ساوه و دباغان نهاوند و بیاعان^{۱۰۱} اصفهان و خارجیان کره^{۱۰۲} و کلان آمل و...^{۱۰۳}، و در جای دیگر مشابه همین عبارات: «اجلاف همدان و کلان آمل و طبرستان و خران مزدقان و خربندگان ساوه و مشبهیان اصفهان و...^{۱۰۴}». و جایی دیگر از اصفهان به عنوان «دارالسنه و الجماعة» یاد شده است^{۱۰۵}، و در جای دیگر: «آنگه بلاد آذربایجان تا به در روم و همدان و به اصفهان و ساوه و قزوین و مانند آن همه شافعی مذهب باشند، بهری مشبهی، بهری اشعری، بهری کلابی، بهری حنبلی^{۱۰۶}».

زمانی که عبدالجلیل از مراسم سوگواری در میان سنیان سخن می گوید، به اصفهان هم اشاره دارد و می نویسد: «آنگه چون فروتر آبی معلوم است که خواجه بومنصور ماشاده^{۱۰۷} که در مذهب سنت در عصر خود مقتدا بوده است، هر سال این روز، این تعزیت به آشوب و نوحه و غریو داشته و هر که رسیده باشد دیده و دانسته باشد و انکار نکند^{۱۰۸}».

در این قرن نام چند دانشمند شیعی اصفهانی در الفهرست منتجب الدین آمده است؛ یکی سید نجم الدین بدر بن شریف بن ابی الفتح علوی حسینی موسوی اصفهانی که کتابی با نام المطالب فی مناقب آل ابی طالب داشته است. دیگری ابوالمکارم هبة الله بن داود بن محمد اصفهانی که منتجب الدین از وی با عنوان «الاجل



المعتبر پرداخته است.

شاهد مهم دیگر، حمایت وی از عمادالدین طبری است؛ شخصیتی که سهمی بزرگ در تشیع ایران به‌ویژه اصفهان در اواخر قرن هفتم هجری دارد.

عمادالدین حسن بن علی بن محمد بن علی بن حسن طبری، بیشتر به عنوان نویسنده کتاب کامل بهایی - به نام بهاءالدین جوینی - شهرت دارد. در اصل وی کتاب مناقب‌الطاهرین را در تولد و الکامل بهائی فی السقیفة را در تبرا نگاشته است.^{۱۰۵}

عمادالدین طبری، کتاب مناقب‌الطاهرین را در سال ۶۷۳ هجری به نام خواجه بهاءالدین محمد جوینی، پسر خواجه شمس‌الدین جوینی، نگاشته است. گفته شده است که وی پیش از سال ۶۷۲ هجری در قم اقامت داشته و پس از آن در اصفهان می‌زیسته و انگیزه وی از آمدن به اصفهان، دعوت محمد جوینی از او برای بحث با سنیان این شهر بوده است.^{۱۰۶} و طبیعی است که مناقب را نیز به نام او تألیف کرده باشد. وی پیش از پایان قرن هفتم هجری درگذشته است.^{۱۰۷}

عمادالدین که حمایت خاندان جوینی را در پشت سر داشته، در مقدمه کامل بهائی اشاره می‌کند که روزگار تقیه برای شیعیان به سرآمده است: «و تقیه که به سبب قلت اعوان و انصار بر شیعه امامیه واجب شده بود، امروز به ظهور این دولت حرام شده است.»

وی در مناقب‌الطاهرین نیز گفته است:

شش صد سال خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس اخفاء مناقب اهل‌بیت می‌کردند و راویان را می‌کشتند و دفترها و احادیث اهل‌بیت را می‌سوختند. وزراء و امراء شیعه که ناصر شریعت... بودند در ایام سلف در کتاب مثالب النواصب مسطور است اما آنک در دور ماست ناصر دین‌الله بهاء‌الحق و الدین محمد بن مولی‌الصاحب الاعظم محمد صاحب‌الدیوان که به فرّ دولت او امروز تقیه‌ای که بر این طایفه محققه واجب بود حرام شد، دولت اهل‌البیت، علیهم‌السلام، بر اقصای عالم برکشیدند و در سایه این دولت فرقه یزیدیه و مروانیه و جبیره و مجسمه و ناصبه منکوب و مخذول شد، چون داعی این دولت قاهره دید که شعفی خاص و اهتمامی به اقصای غایت فائض است از این بساط جهان‌پناه صلاح در آن دید کتابی جمع کند در تواریخ و قصص و معجزات معصومین ابتدا از رسول کرده.

وی پس از آن اشاره به تألیف کتاب کفایه در امامت «از

بهر این دولت قاهره در شهر اصفهان در سنه ثلاث و سبعین

و ستمائة که ملازم بارگاه عتبه آن دولت ائده‌الله بوده» کرده است.^{۱۰۸}

عمادالدین، بسیاری از آثار خود را در اصفهان تألیف کرده، و این امر نشانه آن است که به تدریج تشیع در این شهر، در قرن هفتم رو به گسترش بوده است. از جمله این آثار اربعین اوست؛ وی در مقدمه آن کتاب نوشته است:

در شهر اصفهان بودم و علمای آن بقعه را یافتیم که جمعی تفضیل صحابه می‌نهادند بر اهل‌بیت و عترت رسول، علیه‌السلام. و طایفه‌ای تفضیل عترت می‌نهادند بر صحابه. چون چنین بود این کمیته دعاگویان بر خود لازم دید دلایلی چند که مرجح طایفه دوم است نوشتن، به نقل از کتب طایفه اول.^{۱۰۹}

رساله‌ای از وی در امامت با ترجمه رضی‌الدین عبدالملک شمس‌الدین بن اسحاق بن فتحان واعظ قمی کاشانی، در دست است که وی در آن از سنیان اصفهان که روز عاشورا را عید می‌دانسته‌اند، نکوهش کرده است. وی می‌نویسد:

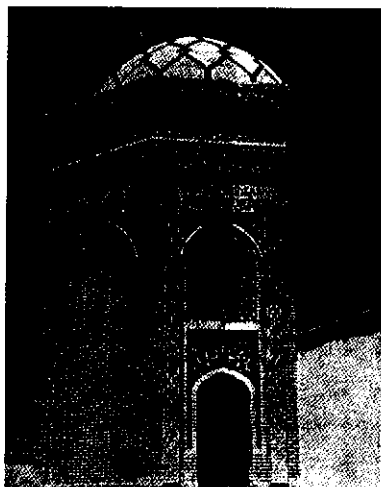
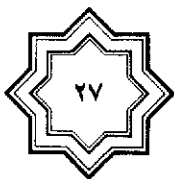
در سال ۶۷۳ در شهر اصفهان اتفاق حضور افتاد در عشر محرم روز دهم به وقت زوال، جمعی علما و فقرا و صلحای آن شهر را دیدم که لباس‌های نو و قیمتی پوشیده و سر و ریش شانه کرده، سرمه در چشم کرده و دست‌ها و پاها را در حنا گرفته، به دلال و تبختر و مضاحک به صورت جمعی به عروسی می‌روند.^{۱۱۰}

این اقدام از بقایای رسم ناهنجاری در میان سنیان بوده که عاشورا را عید تلقی می‌کرده‌اند و هنوز نیز می‌کنند. نگاهی به آثار موجود در کتب اهل‌حدیث، نشان می‌دهد که این روز را روز جشن تلقی می‌کرده‌اند. ابن‌طاووس (متوفای ۶۶۴ هجری) می‌گوید: در تاریخ حاکم نیشابوری ذیل شرح حال حسین بن بشیرین قاسم آمده است که سرمه زدن در

گنبد امامزاده اسماعیل



۱۰۰. همان، ص ۷۰.
۱۰۱. همان، ص ۹۹.
۱۰۲. همان، ص ۱۳۰.
۱۰۳. شرح نهج‌البلاغه، ج ۸، ص ۲۳۷.
۱۰۴. المعتبر، مقدمه مؤلف، ص ۳ (چاپ ۱۳۱۸).
۱۰۵. این نکته را طبری در دیباچه کامل یادآور شده و گفته است که آن را به نام محمد جوینی فرزند شمس‌الدین نگاشته است.
۱۰۶. مناقب‌الطاهرین (رساله درباره)، عباس اقبال، ص ۶۹. در نسخه مناقب‌الطاهرین در کتاب‌خانه مجلس مؤلف نوشته است که «بدانک از تصنیف این کتاب مناقب‌الطاهرین تا هجرت رسول، صلی‌الله‌علیه‌وآله، شش صد و هفتاد و یک سال است که گذشته» (برگ ۱۱۸-الف).
۱۰۷. اربعین (مقدمه) (مشکوٰه، زمستان ۱۳۶۵ هـ. ش، ش ۱۲، ص ۱۱۲).
۱۰۸. رک: فهرست نسخه‌های خطی کتاب‌خانه مجلس، ج ۱۰، ص ۲۱۹۴-۲۱۹۵.
۱۰۹. همان، ص ۱۱۷.
۱۱۰. فهرست نسخه‌های خطی کتاب‌خانه مسجد اعظم قم، ص ۳۲.



قضیه منعکس شده در جمله ممالک عراق و خراسان، بلکه در بلاد هندوستان بر سر منابر لعن بر ابی بکر و عمر و عثمان و جمیع دشمنان علی کرده، مدح و مناقب اهل بیت سید المرسلین می گویند^{۱۱۷}.
الفصیح وی نیز به زبان فارسی است. کتاب بزرگی نیز در امامت داشته که آن را در شهر ری تألیف کرده است. کتاب الکفایة فی الامامة او نیز در اصفهان تألیف شده است. کتاب معتقد الامامیه نیز چنانکه محقق آن یادآور شده، به احتمال از همین طبری می باشد. این اثر، یکی از ارزنده ترین آثار فارسی در عقیده و فقه شیعه، از قرن هفتم است.

بی مناسبت نیست که برای تشیع اصفهان از نوشته دیگری هم یاد کنیم؛ رساله ای با عنوان فضائل ائمه و اهل بیت در مجموعه ۴۷۶۸ کتابخانه آخوند در همدان وجود دارد که در آغاز آن آمده است:

از ثقات منقول است که چون شیخ ابوالفتح رازی، قدس سره، به قصد حج به اصفهان رسید، شنید که جمعی نابه کار سب شاه دلدل سوار، یعنی حیدر کرار، می کردند. رفع این قضیه را فرض تر از حج دانسته...^{۱۱۸}
و گویا همین رساله را به این قصد تألیف کرده است.

خدابنده و تشیع اصفهان در نیمه نخست قرن

هشتم

در اواخر نخستین دهه قرن هشتم، سلطان محمد خدابنده تشیع را پذیرفت و اقداماتی در بسط آن انجام داد. در این زمینه، تبلیغات شیعی در سایر شهرها آغاز شد، چنانکه ضرب سکه شیعی نیز معمول گشت. برخی از شهرها که تسنن قوی داشتند با این اقدام مخالفت کردند؛ دو نمونه، یکی شهر قزوین و دیگری اصفهان بود. در نقلی آمده:

عاشورا از رسول خدا، صلی الله علیه و آله، نیست، بلکه «هی بدعة یتدعها قتلة الحسین بن علی، علیهما السلام»^{۱۱۱}.
از دیگر آثار عمادالدین طبری تحفة الابرار اوست که آن را در موضوع اصول دین به زبان فارسی نوشته است. وی این رساله را به دعوت جمعی از احنه که «دربارۀ مؤلف کتاب حسن ظن آن بود که در باب امامت فی الجمله طهارتی حاصل، بلکه در این امر عالمی کامل است» به «فارسی لایح و واضح» تألیف کرده است^{۱۱۲}. وی در جایی از این کتاب تأکید کرده که اکنون هفت صد سال از زمان رسول خدا، صلی الله علیه و آله، گذشته است^{۱۱۳}. در جای دیگری اشاره به غلبه شیعیان بر مکه و مدینه دارد، چه «در مکه شرفا که رؤسا و کبراء آن جایند و در مدینه سادات بنی حسین که زین داریند» همه شیعی هستند^{۱۱۴}. در مورد دیگری گوید:
در اصفهان میان من و جمعی شافعی مذهب بحث واقع در امامت شد. به آخر من گفتم فرض کنیم که چهار خلیفه در این شهرند، هریک در منزلی؛ اگر پیغمبر، صلی الله علیه و آله، در این جا [نزول] فرمایند آیا در خانه کدام یک از این چهار فرود می آیند؟ همه گفتند: در منزل علی. من گفتم: الحمد لله که مدعای من ثابت شد، چه اگر یکی دیگر از آن ثلاثه لایق می بود، پیغمبر، صلی الله علیه و آله، در آن جا فرود می آمد^{۱۱۵}.

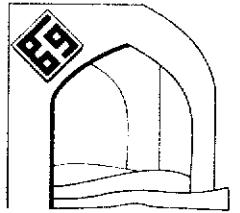
در مورد دیگری گوید:

قول الله تعالی: ﴿يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا﴾
دلالت می کند بر آن که شیعه بر حقند، زیرا که از جمله ملل و نحل میل به اسلام نموده به ایمان گرایند و از اهل اسلام مذاهب مختلفه را ترک کرده فوج فوج به طریق شیعه آیند، چنانکه در این ایام اهل طبرستان و عراق (عجم) و الحال به دولت شاه عالم پناه عراق و خراسان و اکثر بلاد اسلام حتی در هندوستان همگی شیعه امیرالمؤمنین گردیده بر منابر خطبه دوازده امام می خوانند و لعن بر ظلمۀ اهل البیت می نمایند و این صورت دلالت کند که شیعه را مذهب حق است و غیر آن باطل^{۱۱۶}.

در مورد دیگری اشاره بدان دارد که:

خلایق به تیغ یزیدیان، در دهۀ عاشورا به عیش و شادمانی می گذراندند و در لیلۀ العشر دست خود را حنا بسته تا روز به سماع و غنا می بودند، چنانچه اهل لار روز دهم محرم را کالکید دانسته آن روز را «محبیا» گویند و مشایخ و متصوفه منحوسه در آن روز به استماع دف و نی و سماع می پویند. نعوذ بالله من شرور أنفسهم و من سیئات أعمالهم. لکن بحمدالله و منته که در این اوقات فرخنده ساعات

۱۱۱. اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۳۰.
۱۱۲. تحفة الابرار، برگ ۱۴.
۱۱۳. همان، برگ ۲۷.
۱۱۴. همان، برگ ۴۶.
۱۱۵. همان، برگ ۴۷.
۱۱۶. همان، برگ ۵۹.
۱۱۷. همان، برگ ۱۴۹.
۱۱۸. فهرست نسخه های خطی کتابخانه های رشت و همدان، ص ۱۵۴۹.



در بعضی شهرها پیش رفته اهالی اصفهان به قدم ممانعت پیش آمده قبول نمی‌کردند تا در شهر سنهٔ عشر و سبعمائه (۷۱۰)، جمعی کثیر از لشکریان خود را بدان‌جا فرستاد که جماعت متمردان را تأدیب نماید و از آن جمله مولانا [نظام‌الدین] ابواسحاق که از سنیان متعصب بود گرفته نزد پادشاه آوردند. و در این اثنا پادشاه مرحوم فوت شده آن مدعا پیش نرفت^{۱۱۹}»
علاءالدولهٔ سمنانی می‌گوید:

در آن وقت که پادشاه خربنده رافضی شد، حکم کرد که نام خلفای اربعه در خطبه نگویند و نام دوازده امام گویند. چون ایلچی به اصفهان رفت تا این حکم برساند، این‌جا شیخی بود دانشمند اهل و من با او نیک می‌بودمی. او فتنه آغاز نهاد تا ایلچی را برنجاند و ترک ذکر نام صحابه در خطبه نکردند تا کار به جایی رسید که او را به گناه‌کاری به اردوی بردند و بیم کشتن بود و زیان بسیار از آن به خلق اصفهان رسید^{۱۲۰}.

در نقل تاریخی دیگری چنین آمده:

سلطان محمد خدابنده در شهر سنهٔ سبع و سبعمائه فرمان داد تا سکه و خطبه به اسامی دوازده امام، علیهم‌السلام، مزین بسازند. در بسیار جاها از جمله اصفهان از پیش نرفت و اهالی اصفهان قبول نمی‌کردند تا در سنهٔ عشر و سبعمائه، بیست‌هزار سوار خواست که بدان‌جا فرستد و متمردين را تأدیب کند. بعد از زحمت بسیار، مقدم ایشان ملا ابواسحاق بود گرفته به اردوی آوردند. یک مرتبه سرسختی اصفهانیان تخفیف یافت، اما چنان‌که باید به راه نیامدند^{۱۲۱}.

و نیز در نقل تاریخی دیگری آمده است:

... و او [خدابنده] علما را بطلبید و تحقیق مذاهب کرد و علمای ائمهٔ اربعه با یک‌دیگر بحث‌ها کردند و مولانا جمال‌الدین مطهر از فحول علمای شیعه بود و مجتهد. و سلطان محمد میل مذهب شیعه داشت. ابن‌مطهر بر ائمهٔ اربعه فائق آمد و سلطان محمد مذهب شیعه اختیار کرد و بفرمود که داغی بساختند و نام ابوبکر بر سر داغ نقش کردند و موالی سنت و جماعت را فرمود که داغ بر پیشانی نهادند و خطبه و سکه به نام دوازده امام کرد و تمام بلاد به حکم ضرورت، متابعت کردند مگر اهل اصفهان که مولانا نظام‌الدین اسحاق منع فرمود. این خبر به سلطان رسید، بفرمود تا مولانای مشارالیه را محبوس کردند و به تبریز بردند و او با علما بحث

کرد و ایشان را ملزم گردانید. سلطان قهر کرد و بفرمود که او را بسته در شیرخانه انداختند. شیران او را مضرّت نرسانیدند! سلطان دست از او بازداشت^{۱۲۲}.

در این نقل‌ها به قاضی نظام‌الدین ابواسحاق محمدبن اسحاق، معروف به مزهّد، اشاره شده که سرسختانه در برابر تشیع مقاومت می‌کرد. در این وقت متکلمی شیعی با نام تاج‌الدین عبدالله بن معمار بغدادی به اصفهان درآمد و رسالهٔ مسبارالعقیده را در اثبات حقانیت عقاید شیعی تألیف کرد. پس از خروج او از اصفهان، شیعیان شهر، از قوام‌الدین ابوالفضل هبة‌الله بن محمدبن اصیل‌الدین خواستند تا آن را به پارسی برگرداند تا بهره‌برند. به این ترتیب رسالهٔ مسبار، با نام مسمارالعقیده به پارسی برگردانده شد^{۱۲۳}.

دربارهٔ اصفهان، این هم‌گفتنی است که در عهد اول‌جایتو، قاضی آن عبادبن احمدبن... شرفشاه، معروف به گلستانه، بوده است. وی نویسندهٔ شرحی است بر تهذیب با نام توضیح‌الوصول^{۱۲۴} که نسخه‌ای از آن در کتاب‌خانهٔ آستانهٔ رضوی موجود است. کتابی نیز با عنوان کاشف المعانی فی شرح حرز الامانی دارد که از آن نیز نسخه‌ای باقی مانده است^{۱۲۵}.

از این قرن، یادداشتی نیز از ابن‌بطوطه (متوفای ۷۷۹هـ) دربارهٔ اصفهان در دست است که «قَدْ خَرَّبَ أَكْثَرَهَا بِسَبَبِ الْفِتْنَةِ الَّتِي بَيَّنَّ أَهْلُ السَّنَةِ وَالرَّوَافِضُ، وَ هِيَ مُتَصَلَّةٌ بَيْنَهُمْ حَتَّى الْآنَ فَلَا يَزَالُونَ فِي قِتَالٍ»^{۱۲۶}. البته دانسته است که اصفهان بر اثر قتال میان حنفیان و شافعیان تخریب شد؛ همان‌طور که ری و نیشابور^{۱۲۷}. اهمیت این نقل ابن‌بطوطه در آن است که نشان می‌دهد در قرن هشتم، اصفهان، محلهٔ شیعه‌نشین داشته، و این نکته‌ای بس مهم است. اما این جمعیت، لاقلاً در نیمهٔ نخست این قرن تا اندازه‌ای نبوده که مستوفی توجهی به آن نشان دهد، زیرا وی در نیمهٔ اول قرن هشتم نوشته است: «اصفهان: اکثر سنی و شافعی مذهب و در طاعت درجهٔ تمام دارند»^{۱۲۸}.

از تشیع اصفهان در قرن هشتم و نهم شواهد دیگری نیز در دست داریم. این دو قرن، شاهد نوعی تفاهم میان مذهب شیعه و سنی است که تجلی آن در کتیبه‌هایی است که در آن نام خلفا و نام دوازده امام با یک‌دیگر آمده است.

در اصفهان، آثاری از نیمهٔ دوم قرن هشتم هجری (از سال ۷۵۹ تا ۷۷۶هـ) در دست است که نشانی از پیدایش گرایش تسنن دوازده امامی است. یک نمونه آن‌که در بخشی از محراب مدرسهٔ امامی یا مدرسهٔ باباقاسم که در عهد سلطنت شاه‌محمود، فرزند سلطان‌محمد از سلاطین آل‌مظفر ساخته شده، ترکیبی از اسامی خلفا و اسامی دوازده امام آمده است. آندره‌گذار با اشاره به این قضیه در عهد

۱۱۱. خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۶۵.
۱۲۰. چهل مجلس علاءالدولهٔ سمنانی، مجلس چهارم، ص ۲۶۱.
۱۲۱. نسخهٔ ۳۰۰۸ کتاب‌خانهٔ مرعشی، برگ ۶۱۲، رسالهٔ سیرالنبی.
۱۲۲. تاریخ جدید یزد، ص ۷۸.
۱۲۳. این رساله در میراث اسلامی ایران (دفتر دوم) به چاپ رسیده است.
۱۲۴. ذریعه، ج ۴، ص ۴۹۹.
۱۲۵. الحقائق الراهنه، ص ۱۰۷.
۱۲۶. رحلة ابن‌بطوطه، ص ۱۹۹.
۱۲۷. رك: مقالهٔ مادلونگ تحت عنوان «منازعات حنفیان و شافعیان»، مجلة میراث جاویدان، ش ۳.
۱۲۸. نزهة القلوب، ص ۴۹.



سال ۸۷۳ هـ ق یعنی چهل سال پیش از روی کار آمدن صفویان، نوعی گرایش تسنن دوازده امامی را در خود داشته است. متن یکی از این سکه‌ها از این قرار است:

ضرب السلطان الغازی ابوالنصر حسن بهادر خلدالله
مُلکُه و سلطانه (۸۷۳) (اصفهان) لاله الا الله علی و لئی الله
علی حسن حسین محمد موسی جعفر محمد علی ابوبکر
عمر عثمان علی^{۱۳۳}. در همان جا سکه‌ای دیگر که اسامی
اثمه اظهار بر روی آنها ضرب شده، معرفی شده است^{۱۳۴}.
این نیز گفتمنی است که ابوالمظفر رستم بهادرخان، از
سلطین آق قویونلو (۸۹۸ - ۹۰۲ هـ ق) سکه‌هایی ضرب
کرده که نام خلفا روی آنها بوده و هم چنین سکه‌هایی که
اسامی دوازده امام بر روی آنها بوده است^{۱۳۵}.

گفتمنی است که در اصفهان قرن نهم، خاندان‌های مشهور
به تشیع می‌زیست‌اند. یکی از این خاندان‌ها، خاندان آل‌ترکه
است که افندی درباره آنها نوشته است: «اهل بیت فضلاء
معروفون بالتشیع»^{۱۳۶}.

در همین دو قرن، برخی از آثار علامه حلی در اصفهان یا
توسط دانشمندان اصفهانی کتابت شده است؛ از جمله از
کتاب ارشادالاذهان علامه نسخه‌ای برجای مانده که در سال
۷۷۲ هـ ق کتابت شده، کاتبش فردی شیعی با نام
مجدالدین بن شرف‌الدین بن مغیث‌الدین اصفهانی است^{۱۳۷}.
کتابت نسخه‌ای از رساله سعدیه علامه حلی، در ۲۲
رمضان سال ۸۸۱ هـ ق در شهر اصفهان خاتمه یافته
است^{۱۳۸}. نسخه‌ای هم از قواعد الاحکام علامه در دست است
که در سال ۸۸۰ هـ ق توسط محمدبن حسن اصفهانی کتابت
شده است^{۱۳۹}.

با آمدن صفویه، اصفهان آمادگی کامل برای پذیرفتن
تشیع داشت. تا آن‌جا که جستجو شد، کمترین مقاومتی در
این شهر در برابر شاه اسماعیل صورت نگرفت، و حتی
صحبت از فتح این شهر هم در منابع دیده نمی‌شود. عراق
عجم از سال ۹۰۶ هـ ق به بعد به طور ضمنی و سپس کامل
در اختیار شاه اسماعیل درآمد و خود وی در سال ۹۰۸ هـ ق
و بعد از آن مکرر در اصفهان بوده و تابستان‌های فراوانی را
در این شهر گذراند. فرزند وی، شاه طهماسب، هم در محله
شهاب‌آباد این شهر متولد گردید^{۱۴۰}. طبیعی بود که به دنبال
گشوده شدن این مناطق به دست صفویان، تسنن در این
نواحی از میان برود و تشیع جای‌گزین آن شود^{۱۴۱}.

حضور شاه اسماعیل در اصفهان در طی سال‌ها و
پرداختنش به تفریحاتی چون شکار و امثال اینها، سبب
شده تا کسانی اصفهانیان را متهم کنند که سبب سستی کار او
در فعالیت بیشتر برای نشر تشیع شدند. قاضی احمد قمی
می‌نویسد:

چون خاقان سکندر نشان، مظهري بود از آثار

آل مظفر می‌نویسد: این امر خاص بناهای عهد شاه محمود
نیست، چرا که در نمای مساجد بزرگ آل مظفر در یزد و
کرمان، یعنی خارج از محدوده حکومت محمود نیز در این
مورد مشاهده می‌شود، بلکه به نظر می‌رسد این نشانه
حسن تفاهم مذهبی (بین شیعه و سنی) از قدرت شخصی
سلطین آل مظفر سرچشمه می‌گیرد^{۱۳۹}.

وی در شرح چگونگی این کتیبه می‌نویسد: محراب
مدرسه (امامی) با دو کتیبه آذین شده، یکی به شکل
مستطیل که حاوی آیه‌های ۱۸ تا ۲۲ سوره نهم قرآن است و
دیگری که اسپر محراب را احاطه کرده و شامل یک سلسله
عبارات بنیادی اسلامی از جمله شهادتین ... می‌باشد، بر
بدنه انتهایی ایوان شمالی، نقش ترنجی دیده می‌شود که به
وسیله ده مربع احاطه شده و در داخل هر مربع کتیبه‌ای است
به خط کوفی مربع حاوی نام یکی از عشره مشیره (ابوبکر،
عمر، عثمان، علی، طلحه، زبیر، سعد، سعید، عبدالرحمان و
ابوعبیده). تمام این نقوش را حاشیه‌ای باریک احاطه کرده،
حاشیه‌ای که به شرح زیر از اسامی رسول‌خدا حضرت
محمد، صلی‌الله علیه و آله، و دوازده امام به خط کوفی
مربع ترکیب یافته است:

اللهم صل علی محمد المصطفی و علی المرتضی و
حسن الرضا و حسین الشهید و علی بن الحسین زین‌العابدین
و محمد الباقر و جعفر الصادق و موسی الکاظم و علی
موسی الرضا و محمدالتقی و علی النقی و حسن العسکری
و محمدالمهدی، صلوات‌الله علیه و علیهم اجمعین.

در جاهای مختلف، نقوش مربع‌شکلی دیده می‌شود که
اسامی الله، محمد، علی، حسن و حسین را بر خود دارد^{۱۴۰}.
آندره گدار با اشاره به قسمتی از بنای امام‌زاده اسماعیل
در اصفهان، که کتیبه‌ای دارد که به دست شاه محمود از
آل مظفر ساخته شده، می‌نویسد: «و بر اطراف لوزی‌ها
ادعیه‌ای به نام محمد، صلی‌الله علیه و آله، و دوازده امام که
نظیر آنها در ته ایوان شمالی مدرسه امامی نیز (هست) آمده
است». سپس نظیر همان صلوات فوق را آورده و می‌افزاید:
«این اجتماع اسامی کسانی که عده‌ای مقبول اهل تسنن و
جمعی مورد علاقه شیعیان هستند، در یک محل، چیزی
است که به حسب معمول، نه قبل از عصر آل مظفر و نه بعد
از آن دیده نشده و فقط در این دوران می‌توان شاهد آن
بود»^{۱۴۱}.

در کتیبه موجود در صفت عمر واقع در مسجد جامع
اصفهان نیز که از دوره آل مظفر و از قرن هشتم است، این
نمونه‌ها وجود دارد؛ از جمله این اسامی در قسمتی از آن
دیده می‌شود: الله، محمد، ابوبکر، عمر، عثمان، علی،
حسن و حسین^{۱۴۲}.

این را نیز بیفزاییم که سکه‌های ضرب‌شده در اصفهان به

۱۲۹. آثار ایران، ج ۲، ص ۳۴۸.

۱۳۰. همان؛ نیز رك: گنجینه آثار تاریخی اصفهان، ص ۳۰۴ - ۳۰۵.

۱۳۱. آثار ایران، ج ۲، ص ۳۵۰ - ۳۵۱.

۱۳۲. گنجینه آثار تاریخی اصفهان، ص ۱۳۹.

۱۳۳. سکه‌های آق قویونلو، ص ۳۶. اسامی به همان ترتیبی که در کتاب آمده بود، نقل شد.

۱۳۴. همان، نیز رك: ص ۴۴.

۱۳۵. سکه‌های آق قویونلو، ص ۱۲۱، ۱۲۷ و نیز رك: ص ۱۵۹.

۱۳۶. ریاض العلماء، ج ۴، ص ۲۴۰.

۱۳۷. همان، ص ۳۶. کتاب‌خانه ملی تبریز، ج ۱، ص ۴۶.

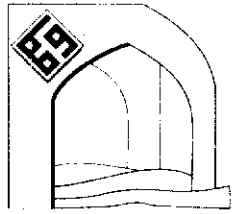
۱۳۸. مکتبه‌العلامة الحلی، ص ۱۳۰.

۱۳۹. همان، ص ۱۴۹ - ۱۵۰.

۱۴۰. خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۱۲۷.

۱۴۱. تاریخ اصفهان، میرزا حسن خان انصاری، ج ۱، ص ۳۸.

۱۴۲. مصحح کتاب طبقات المحدثین باصفهان، از این که شهر اصفهان روزگاری در اختیار تسنن بوده و اکنون یک سنی هم در آن وجود ندارد، شگفت‌زده شده است. بنگرید به مقدمه وی بر همان کتاب، ص ۵۷ - ۶۰.



دودمان مرتضوی و به مؤدای حقیقت انتمای لُکُلْ
أنا بِنِ دَوْلَةٍ وَ دَوْلَتُنَا آخِرُ الزَّمانِ در اندک زمانی اجرای
مذهب حق نموده رفع بدع فرمودند و مترصد آن
می‌بودند که تمامی ربع مسکون را تسخیر نموده در
جمیع اقطار، مذهب ائمه اطهار را انتشار دهند، به
واسطه دخل و استیلاي اصفهانیان از آن اراده
بازماندند. چه در مرتبه اول میرنجم اصفهانی آن
حضرت را از توجه به دفع اعدای و دولت بازداشته،
خود لشکری بسیار و جمعیت بی‌شمار برداشته
متوجه ماوراءالنهر گردید و تمامی آنها را به باد فنا
داد و آن شکستی بود عظیم که بر این دودمان
خلافت مکان رسانید. و در نوبت دیگر که میرزاشاه
حسین اصفهانی^{۱۲۲} مدار علیه گردید، خاقان
صاحب قران را ترغیب به لهو و لعب و ارتکاب به
شرب خمر فرمود، چنانچه مدت ده سال تمام آن
خسرو مشتری احتشام در عراق و آذربایجان بدان
اشتغال نموده اصلا در دفع اعدای و مخالفان اطراف
و نواحی ممالک اندیشه و توجهی فرمودند و اراده
جهان‌گشایی و عالم‌گیری از خاطر عاظر دریا مقاطر
بیرون رفت و به کثرت ارتکاب آن عمل، ضعف
تمام بر قوا و اعضای آن خسرو عالی مقام راه یافت
و در عتفوان شباب به عالم بقا رحلت فرمودند^{۱۲۳}.
روشن است که نقش میرنجم و شاه حسین اصفهانی
ربطی به اصفهانیان ندارد. به هر روی حضور شاه اسماعیل در
این شهر نشان می‌دهد که وی در این ناحیه کمترین مشکلی
با تسنن نداشته‌است.

منابع و مآخذ

۱. آثار ایران، آندره گدار و... ترجمه ابوالحسن سرفرد مقدم، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱ ه.ش.
۲. «ابومنصور اصفهانی، صوفی حنبلی»، نصرالله پورجوادی، معارف، دوره ششم، ش ۱، ۱۳۶۸ ه.ش، ص ۳-۸.
۳. احسن التفاسیم، شمس‌الدین ابی‌عبدالله محمدبن احمد مقدسی، لیدن، ۱۹۰۶ م.
۴. اخبار اصفهان، ابونعیم اصفهانی، تهران، مؤسسه النصر.
۵. «اربعین»، عمادالدین طبری، به کوشش نجیب مایل هروی، مجله مشکوة، ش ۱۲، زمستان ۱۳۶۵ ه.ش.
۶. اقبال الاعمال، علی بن موسی بن طاووس، تصحیح جواد قیومی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۴ ه.ق، و چاپ سنگی.
۷. الامالی، محمدبن علی بن بابویه شیخ صدوق.
۸. الانساب، ابوسعید عبدالکریم بن محمدبن منصور سمعانی (متوفای ۵۶۲ ه.ق)، تحقیق: عبدالله عمرالبارودی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ ه.ق.
۹. اهل البیت فی المکتبه العربیه، عبدالعزیز طباطبائی، قم، مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۱۷ ه.ق.
۱۰. بحارالانوار، محمدتقی مجلسی، بیروت، مؤسسه الوفاء.
۱۱. البدايه و النهايه، ابوالفداء ابن‌کثیر دمشقی، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۷ ه.ق.
۱۲. تاریخ بغداد، ابوبکر احمدبن علی الخطیب، بیروت، دار الکتب العربی.
۱۳. تاریخ بیهق، ابوالحسن علی بن زید بیهقی معروف به ابن‌فندق، تصحیح احمد بهمنیار، تهران، فروغی.
۱۴. تاریخ جدید یزد، احمدبن حسین بن علی کاتب، چاپ ایرج افشار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷ ه.ش.
۱۵. تاریخ دارالایمان قم، محمدتقی بیگ ارباب، چاپ مدرسی طباطبائی، قم، چاپ‌خانه حکمت، ۱۳۵۳ ه.ش.
۱۶. تاریخ قم، حسن بن محمد قمی، ترجمه حسن بن علی بن حسن عبدالملک قمی، چاپ سیدجلال‌الدین تهرانی، تهران، توس، ۱۳۶۱ ه.ش.
۱۷. تحفة الابراز، نسخه خطی (نسخه شخصی حضرت آیت‌الله حاج سیدمحمدعلی روضانی).
۱۸. الترحید، محمدبن علی بن الحسین بن بابویه الشیخ الصدوق، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۹۸ ه.ق.
۱۹. الحقائق الراهنه، شیخ آقابزرگ طهرانی، بیروت، ۱۹۷۲ م.
۲۰. الخرائج و الجرائح، تحقیق: مدرسه الامام المهدي (ع)، قم، ۱۴۰۹ ه.ق.
۲۱. الخصال، محمدبن علی بن بابویه شیخ صدوق، تحقیق: علی‌اکبر غفاری، قم، اسلامی.
۲۲. خلاصه التواریخ، قاضی احمدبن شرف‌الدین الحسین الحسینی القمی، تصحیح احسان اشراقی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۳ ه.ش.
۲۳. کتاب الرجال، تقی‌الدین الحسن بن علی بن داود حلی، قم، منشورات الرضی.
۲۴. رجال الطوسی، الشیخ الطوسی، نجف، المطبعة الحیدریه، ۱۳۸۰ ه.ق.
۲۵. رجال العلامة الحلی، حسن بن یوسف حلی، قم، منشورات الرضی، ۱۴۰۲ ه.ق.
۲۶. رجال النجاشی، ابوالعباس النجاشی، تصحیح آیت‌الله زنجانی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات
پرتال جامع علوم انسانی

۱۲۲. این شخص در سال ۹۲۹ ه.ق به تحریک یکی از درباریان کشته شد. شاه اسماعیل قاتل را گرفت و کشت. شاه حسین اصفهانی بانی عمارت هارون ولایت اصفهان و مسجد بزرگی دانسته شده که در جنب آن است. ر.ک: خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۱۵۱.

۱۲۳. خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۱۵۴.



۲۷. رحله، ابن بطوطه، بیروت، دار بیروت للطباعة و النشر، ۱۴۰۵ هـ.ق.
۲۸. رسائل ابی بکر الخوارزمی، تصحیح نسیب وهیبة الخازن، بیروت، دار مکتبه الحیاة، ۱۹۷۰ م.
۲۹. رساله درباره مناقب الطاهرین، عباس اقبال، فرهنگ ایران زمین، سال ۱۳، ۱۳۴۴ هـ.ش، ص ۶۸-۷۱.
۳۰. روضات الجنات فی أحوال العلماء و السادات، میرزا محمدباقر موسوی چهارسوقی اصفهانی، قم، اسماعیلیان.
۳۱. ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، میرزا عبدالله افندی، چاپ سیداحمد حسینی اشکوری، قم، کتابخانه مرعشی، ۱۴۰۱ هـ.ق.
۳۲. سکه های آق قویونلو، نشریه شماره ۷ موزه آذربایجان، سیدجمال ترابی طباطبائی، ۱۳۵۵ هـ.ش.
۳۳. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، تحقیق: محمدابوالفضل ابراهیم، قاهره، ۱۳۷۸ هـ.ق.
۳۴. شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، عبیدالله بن عبدالله الحاکم الحسکانی، تحقیق: محمدباقر المحمودی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۱ هـ.ق.
۳۵. طبقات المحدثین باصفهان، ابوالشیخ الانصاری عبدالله بن محمد بن حیان، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۲ هـ.ق.
۳۶. عیون اخبار الرضا علیه السلام، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه الشیخ الصدوق، تهران، علمی.
۳۷. فضل الاعتزال و طبقات المعتزله، قاضی عبدالجبار، تحقیق: فؤاد سید، تونس، ۱۳۹۳ هـ.ق.
۳۸. فهرست، محمد بن حسن شیخ طوسی، تصحیح محمدصادق آل بحر العلوم، نجف، المکتبه المرتضویه.
۳۹. فهرست، منتجب الدین، تصحیح محدث ارموی، قم، کتابخانه مرعشی، ۱۳۶۶ هـ.ش.
۴۰. فهرست کتابخانه سپهسالار (شهید مطهری)، ج ۵، محمدتقی دانش پزوه، دانشگاه تهران، ۱۳۵۶ هـ.ش.
۴۱. فهرست نسخه های خطی کتابخانه مجلس، عبدالحسین حائری، تهران.
۴۲. فهرست نسخه های خطی کتابخانه مسجد اعظم قم، رضا استادی، قم، ۱۳۶۵ هـ.ش.
۴۳. قاموس الرجال، محمدتقی تستری، قم، انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین).
۴۴. الکامل فی التاريخ، ابن اثیر، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۵ هـ.ق.
۴۵. کتابخانه ابن طاووس، اتان کلیرگ، ترجمه علی قلی قرائی و رسول جعفریان، قم، کتابخانه مرعشی، ۱۳۷۱ هـ.ش.
۴۶. کشف الغمّه فی معرفه الائمه، علی بن عیسی اربلی، تحقیق: سیدهاشم رسولی، تبریز، ۱۳۸۱ هـ.ق.
۴۷. گنجینه آثار تاریخی اصفهان، لطف الله هنرفر، اصفهان، ۱۳۵۰ هـ.ش.
۴۸. لسان المیزان، ابن حجر عسقلانی، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۳۹۰ هـ.ق.
۴۹. مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری، تهران، اسلامیه.
۵۰. مجمع الرجال قهپایی، زکی الدین المولی عنایت الله علی القهپایی، قم، اسماعیلیان.
۵۱. مختصر تاریخ دمشق، ابن منظور، دمشق، دارالفکر.
۵۲. معانی الاخبار، شیخ صدوق، قم، انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین).
۵۳. المعتمد، محقق حلی، تهران، ۱۳۱۸ هـ.ش.
۵۴. مکتبه العلامة الحلی، عبدالعزیز طباطبائی، قم، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۳۷۴ هـ.ش.
۵۵. منتقلة الطالبية، ابن طباطبا، نجف، المطبعة الحیدریة، ۱۹۶۸ م.
۵۶. نزهة القلوب، حمدالله مستوفی، تحقیق: لسترنج، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲ هـ.ش.
۵۷. نقض، عبدالجلیل قزوینی رازی، تحقیق: جلال الدین محدث ارموی، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸ هـ.ش.

